

جایگاه حقیقت محمدی و حقیقت علوی

در عرفان امام خمینی

علی شیخ‌الاسلامی^۱

نفیسه مصطفوی^۲

چکیده: شناخت جایگاه حقیقت محمدی و حقیقت علوی در مراتب ظهور، یکی از بنیان‌های معرفتی عرفان امام در مبحث انسان کامل است. شناخت نسبت این دو و توجیه معنای ظهور تبعی اسم اعظم در حقیقت علوی و اختصاص اسم مستأثر به حقیقت محمدی مباحث جدیدی را پیش روی انسان می‌گشاید. اعتقاد به مقام علوی، در عرفان امام خمینی، نقطه عطفی است که آن را از عرفان ابن‌عربی و فیصری تمایز نموده و صبغه شیعی به آن داده است. ایشان در مسئله ولایت و خلافت ظاهری رسول ختمی مرتبت ملتمن به دو اصل ثقلین بوده و با آنکه احترام زیادی برای ابن‌عربی قائل است و او را شیخ کبیر می‌خواند؛ در مسئله خلافت رسول اکرم^(ص) موضع می‌گیرد و با مبانی عرفانی پاسخ ایشان را می‌دهد. ایشان حقیقت علوی را در بحث ولایت مطلقه گنجانده و خلافت ظاهری را منتبه به آن بزرگوار می‌داند.

واژگان کلیدی: حقیقت محمدی، سر احمدی، حقیقت علوی، خلافت، مشیت مطلقه، اسم مستأثر

E.mail: ندارد

۱. استاد گروه ادبیات دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دوره دکتری عرفان پژوهشکده امام خمینی^(س) و انقلاب اسلامی

E.mail: na.mostafavi@gmail.com

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۴/۲۵

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۲/۳

مقدمه

امام درباره خلافت ظاهري رسول اکرم^(ص) در مقايسه با قيسري و ابن عربي باب مجزائي می گشайд و حقانيت حقيقه علوی را با همان مبانی عرفاني ايشان اثبات می کند. از منظر امام، خليفة رسول اکرم^(ص) در عالم ملک، خلائق را در بيان و توضيح احکام شریعت و مسائل محدث ياري می دهد. علم به شریعت و تفسیر کتاب خدا، از جليل ترین علوم ظاهري است که راه بهسوی باطن می گشайд و اگر ظاهر صحيح نباشد، باطن هم اصلاح نمی يابد. به اين ترتيب عرفان امام، رد اباقه گری شریعت را همراه طریقت و حقیقت می داند. از نظر ايشان علم شریعت برای جانشین رسول اکرم^(ص) اجتهادی نبوده و از طریق مشاهده و اتصال با سرچشمہ وحی به نحو تبعیت از نبی خاتم است.

امام با بيان آنکه مقام مشیت کبرای ذاتی به نحو اصیل مختص رسول اکرم^(ص) است؛ در برابر کسانی قرار می گیرد که درباره حقیقت علوی آنچنان غلو می نمایند که آن را در ردیف حقیقت محمدي قرار می دهند و با بيان آنکه ولايت علوی، ولايت مطلقه است و اولین ظهور نوري حقیقت احمدی است، در برابر کسانی مانند قيسري و جامي قرار می گیرد که مرتبه رسالت و نبوت را در صدر مقامات قرار می دهند و به مقام ولايت علوی ستم آشکاري می نمایند. ايشان ولايت علوی را قوام بخش ولايت انبیاء دیگر معرفی می نماید.

حقیقت محمدی

بنابر نظر امام خميني، حقیقت محمدی، به نحو اصیل مقام مشیت است که ذومراتب بوده و در هر مرتبه‌اي ظهوري دارد. اين حقیقت در مرتبه ظهور نوري همان مشیت ذاتی، صادر اول و نورالانوار است که از مرتبه ذات غبي تجلی نموده و در سر احمدی^۱ نازل گردیده است. مظاهر دیگر از اين نورالانوار منشق شده و تمام فيوضات ذات احادي، از طریق سر احمدی و مرتبه مشیت به خلائق دیگر می رسد (امام خميني، ۱۳۸۴: ۷۶).

بنابراین ائمه^(۴)، به نحو تبعی با مقام مشیت متحدند؛ از این‌رو حقیقت احمدی، صاحب ولایت مطلقه اصیل و اوصیای محمدی، صاحب مقام ولایت مطلقه تبعی هستند و ولایت ایشان، مظاہر و شئون ولایت مطلقه اصیل نبوی است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۴۱).

از سوی دیگر مقام مشیت در مرتبه واحدیت در اسم الله اعظم ظهور تام دارد و اسم الله اعظم، واسطه ظهور اسمای دیگر و پل ارتباطی اسمای با فیض اقدس است (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۱۷) نیز از آنجایی که اسم الله اعظم، اولین ظهور فیض اقدس نسبت به سایر اسمای صفاتی در الوهیت است؛ اولین عین ثابت، تعین همین اسم است. عین ثابت احمدی، اولین تعین علمی در نشئه اعیان ثابت و شاهکلید خزانین الهی و گنج‌های نهانی ریانی است (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۳۰) و ظهور لوازم دیگر در حضرت اعیان، توسط عین ثابت احمدی می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۳۰). همین حقیقت محمدی در مرتبه فعل، مشیت مطلقه فعلی است که افتتاح و اختتام وجود با اوست و ریسمان محکم آسمان وحدت و زمین کثرت و مصداق الهیت است (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۵۱) و ظهور حقیقت محمدی در نوع انسان‌ها، شخص نبی اکرم^(ص) است که خاتم رسولان است. پس در نوع انسانی کامل‌تر از ایشان وجود ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۷: ۴۹).

حضرت ختمی مرتبت^(ص) نه تنها در مرتبه نوری (مشیت ذاتی) و مظاہر آن در احادیث و واحدیت، اقدم مراتب است؛ بلکه در مرتبه عقلانی نیز اقدم بوده و هم‌افق ندارد و دومین مرتبه عقلی، مرتبه تعین عقلی علوی است (اردبیلی، ج ۳: ۴۰۷).

الف) حقیقت محمدی و رسالت

امام از قول حکیم شاه‌آبادی نقل می‌کنند که به لحاظ اتحاد معنوی حقیقت احمدی و علوی، در مقام فردی، اگر علی^(ع) پیش از رسول اکرم^(ص) پا به جهان می‌گذاشت، شریعت را ظاهر می‌نمود (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۹۰). اما نظر امام مخالف با نظر ایشان است؛ زیرا روح و اصل خلافت در تشریع، خلافت در ظهور است. توضیح مطلب آنکه مقام رسالت، مقام خلاف‌الله‌ی است و این خلافت مربوط به سه نشئه است: خلافت در ظهور، خلافت در تکوین، خلافت در تشریع.

خلافت در ظهور: جانشینی حق در ظهور است و هرچه خلیفه به افق وحدت نزدیک تر باشد، واسطه ظهور اسمای بیشتری است و بر آن‌ها احاطه و حکومت دارد.

خلافت در تکوین که باطن آن، خلافت در ظهور است؛ واسطه در ظهور و متصرف در عالم کون بودن است. هرچه اسم تمام‌تر، مظاہر آن در عالم تکوین و عین، مقدم‌تر و کامل‌تر است (منظور تقدم شرفی و رتبی است).

پس خلافت در تشریع، وساطت برای حق تعالی در بینان و یا بسط شریعت؛ همچنین خلافت ظاهری (حکومت بر مردم) است. چنانچه خلافت تشریعی مربوط به بینان‌نهادن شریعت باشد، رسالت است و چنانچه مربوط به تفسیر و بسط شریعت از طریق وحی باشد، نبوت است و بسط شریعت از طریق اتصال با معدن وحی و کشف حقایق، امامت است.

خلافت در تشریع به لحاظ تقدم زمانی، برعکس تقدم سرمدی اسماء و ترتیب خلافت در ظهور است؛ یعنی آنکه شریعتش تمام‌تر است، به لحاظ زمانی متأخر است؛ اما به لحاظ ترتیب ظهور اسمی در عالم الوهیت متقدم است و این بدان جهت است که شرایع الهی برطبق استعدادات اعیان ثابت و حقایق خارجی است و نیازمند به گذشت زمان است (آشیانی، ۱۳۷۰: ۷۳۰).

مقام رسالت مطلقة، خلافت کبرای الهی یا مشیت کبراست که اصل و اساس خلافت رسول اکرم^(ص) بوده و در سه نشئه دارای ظهور می‌باشد: خلافت در ظهور، خلافت در تکوین و خلافت در تشریع (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۴۰).

خلافت در ظهور: مشیت کبرا و واسطه میان ذات غیبی و مراتب دیگر و خلیفه حق تعالی در ظهور است و اولین مظهر کامل آن اسم الله اعظم است که رابط میان مشیت ذاتی و اسماء است.

خلافت در تکوین: مشیت مطلقة فعلی، همان فیض مقدس مظهر فعلی اسم اعظم است که به واسطه آن تعیّنات عینی دیگر ظهور خارجی یافته‌اند.

خلافت در تشریع: رسول خاتم^(ص) صاحب شریعت مصطفوی است. شریعت مصطفوی کمال شرایع دیگرست و انبیای دیگر، خلفای او هستند و دعوتشان به شریعت‌های گوناگون، در حقیقت دعوت به شریعت مصطفوی است.

بنابراین سخن حکیم شاه‌آبادی در مقایسه ملاک صلاحیت مقام محمدی و مقام علوی برای احراز رسالت مطلقه، بدین قرار است که به لحاظ آنکه حقیقت علوی با حقیقت محمدی اتحاد دارند، ملاک در رسالت، تقدم در ظهور در عالم دنیاست؛ ازین‌رو اگر حضرت علی^(ع) زودتر متولد می‌شد، رسول خاتم هم بود، اما بنابر نظر امام، باطن خلافت تشريعی یا رسالت، خلافت در ظهور است و از آنجایی که صاحب مقام جمعی و احادیث به‌نحو اصالت، حضرت رسول اکرم^(ص) است و حقیقت علوی به‌نحو تبعی و به شفاعت رسول خاتم^(ص) صاحب این مقام است، برای هیچ کس جز نبی اکرم^(ص) مجال تشریع نیست (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۹۰) زیرا ملاک و مبدأ رسالت مطلقه ایشان خلافت مشیت کبراست (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۲۷) و تقدم در ظهور معیار است و نه تقدم زمانی در وجود مادی.

ب) حقیقت محمدی و علم به لفظ اسم مستأثر

در مرتبه لفظ، هفتادوسومین حرف یا اسم از اسم اعظم، اسم مستأثر است که اختصاص به علم غیبی حق تعالی دارد. اما آیا این اسم از انسان‌ها نهان است یا اینکه افرادی از آن آگاهی دارند؟ به این پرسش، پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند، برای مثال قیصری، به‌تعی ابن‌عربی، اسم مستأثر را خارج از خلق و نسبت می‌داند و اثری برای آن قائل نیست و عالم بر اسم مستأثر را تنها ذات غیبی می‌داند (قیصری، بی‌تا: ۱۹).

امام برخلاف قیصری، معتقد‌ند که اسم مستأثر نیز دارای اثر و مظهر بوده و مظهر آن نیز مانند

خود اسم مستأثر در علم غیبی حق تعالی نهان است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۲۷).

ایشان اسم مستأثر را مختص به علم غیبی حق دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۱۶). با این تفاوت که در عرفان امام، علم غیبی حق به این اسم، اختصاص به حضرت خاتم داشته و تنها ایشان از اسم مستأثر آگاهند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۳۷).

دلیل این اختصاص آن است که تجلی غیبی احادی، با تعین اسم مستأثر افاضه می‌گردد (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۱۶)؛ بنابراین اسم مستأثر، نقطه وصال ذات غیبی و مرتبه غیبی صادر اول و بالاترین

مرتبه احادیث است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۳۰۵) و حضرت ختمی مرتبت در اعلیٰ مقام احادیث و نقطه او وصال به محبوب است:

بنابراین، شاید «لیلۃ اللقدر» برای آن صاحب «قدر» شده است که شب وصال نبی ختمی ولیله وصول عاشق حقیقی به محبوب خود است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۲۶). به عبارت دیگر، تجلی غیبی احادیث، مصدق نور محمدی است که با تعین اسم مستأثر بر قلب تقی نقی محمدی و سرّ احمدی -که به آن «لیلۃ اللقدر» نیز اطلاق می‌شود- نازل می‌شود و این اسم نزدیک ترین اسم به افق وحدت غیبی است؛ ازاین‌رو اسم مستأثر، مختص ظهور اول یا رسول اکرم^(ص) است و تنها مظہر اسم مستأثر بر این اسم آگاه است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۲۷).

بنابراین کسی به لفظ مستأثر دست می‌یابد که حقیقت اسم مستأثر بر قلب او نازل شود و اسم، تعین تجلی است و تجلی، متجلی له یا مستوا می‌خواهد؛ که این مستوا، بنیه محمدی وجه پنجم قلب (احمدی) است. پس این اسم مختص رسول اکرم^(ص) است و حتی بر ائمه^(ع) مخفی است و احادیث صادره از ائمه هدی (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۳۰)، مؤید این مطلب است (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۱۶).

اختصاص علم به اسم مستأثر برای رسول خاتم^(ص) به لحاظ روایی نیز توسط امام خمینی بیان شده است، ایشان در شرح دعای سحر، حدیثی می‌آورند که طبق مضمون آن، عالم به غیب و مشمول آیهِ إِلَى مَنْ أَرْتَضَی^۲ رسول اکرم^(ص) است که اسم اعظم به تمامه بر ایشان تجلی نموده است (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۱۷).

حقیقت علوی

آنچه در احادیث از آن تعییر به وحدت شجره (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲۳: ۲۳۰) و وحدت نور (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱۵: ۱۱) میان حقیقت علوی و حقیقت محمدی می‌شود، ناظر به اتحاد روحانی این دو حقیقت است (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۱۱۷).

حقیقت علوی، مقام مشیت مطلقه و فقر مطلق به نحو تبعی است (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۴۷) و ولایت علوی در رسالت احمدی منطوقی است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

الف) منزلت مقام علوی نسبت به مقام احمدی

اما، ولایت مطلقه علوی را ولایت مطلقه تبعی می‌دانند و فتح مطلق را که فتح تجلیات اسمای ذاتی در احادیث است از مقامات خاصة ختمیه معرفی می‌نمایند و معتقدند اگر برای کسی این مقام حاصل شود، به تبعیت و شفاعت آن بزرگوار واقع می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۳۴۲).

مقام صادر اول (مشیت) و نور الانوار، بنابر قاعدة الواحد، یکی است؛ ابن عربی و قیصری، مقام صادر اول را مقام محمدی می‌دانند؛ امام خمینی، مقام مشیت را مقام حضرت ختمی مرتبت^(ص) می‌داند؛ اما سایر ائمه را متعدد با مشیت معرفی می‌نمایند. با کمی دقت این پرسش‌ها در ذهن متبار می‌شود که اتحاد ائمه^(ع) با مشیت بهنحو تبعی به چه معناست؟ و چگونه وحدت اطلاقی خاتم به ائمه دیگر قابل تسری است؟ آیا تمام کمالات محمدی به حقیقت علوی و اولاد او عیناً تسری می‌یابد؟ با توجه به قاعدة الواحد که امام بدان ملتزم‌اند (اردبیلی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۳۶)، از ذات‌الهی امر واحد تجلی می‌نماید و این اَنْزَلَنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدرِ اشاره به تجلی ذاتی غیبی واحده در بنیة محمدی دارد (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۲۷)؛ آیا تمام حقیقت مشیت، در بنیة علوی و سایر ائمه نازل می‌گردد؟

پاسخ این است که مطابق نظر امام؛ صادر اول، نور الانوار و مقام مشیت بهنحو اصلی، مخصوص رسول اکرم^(ص) است و حقیقت نوری اطلاقی هریک از ائمه از نور الانوار منشعب شده و حقیقت محمدی، اصل و ریشه نور علوی و انوار قدسی سایر ائمه (علیهم السلام) است. صادر دوم و اولین نور و ظهوری که از حقیقت محمدی، منشقاً شده، نور علوی است؛ از این رو نزدیک ترین مقام به حقیقت محمدی، حقیقت علوی است که دارای مقام اطلاق است، حقیقت علوی از سنخ حقیقت محمدی است؛ اما عیناً یکی نیست؛ زیرا در هر ظهوری از وسعت مشیت کاسته و جهت کثرت در آن بیشتر می‌شود. همان‌طور که بیان شد، بنابر نظر امام، عالی ترین مرتبه اسم اعظم، اسم مستأثر است که اولین تجلی مشیت ذاتی با تعین این اسم بر قلب احمدی نازل می‌گردد و حتی قلب علوی، با وسعت اطلاقی اش گنجایش در ک این مرتبه از تجلی را ندارد. توجیه این مطلب که چگونه حقیقت علوی با حقیقت محمدی فاصله دارد، اما باز هم

واجد کمال مطلق است، به زبان ریاضی آن است که بینهایت منهای عدد محدود، باز هم بینهایت و مطلق است.

مؤید نقلی مطالب بیان شده، حدیثی است که منزلت حقیقت علوی به حقیقت محمدی را بسان منزلت حقیقت محمدی نسبت به حضرت حق، می داند؛ یعنی همان طور که اولین صادر از حضرت حق، حقیقت محمدی است؛ اولین مظہر حقیقت محمدی، حقیقت علوی است و هنگامی که از پیامبر اکرم^(ص) پرسیده شد: «ما منزلة علىٰ منك؟» و حضرت رسول اکرم^(ص) می فرمایند: «كمنزلتی من الله.» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۳۸: ۳۱۹).

همچنین است، منزلت ائمه^(ع) که انوار ایشان یکی پس از دیگری از صادر اول، ظاهر گردید و اصل همه آنها از نور واحد محمدی است. از این روست که امام خمینی، ولایت علوی را اولین تعین تجلی مطلق و حقیقت محمدی معرفی می کند که به معنای این است که اولین مظہر نور احمدی، حقیقت علوی است که دارای ولایت اطلاقی است و از آن در احادیث به نقطه حرف «باء» تعبیر می شود (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

امام در تعبیر دیگری، نسبت مقام علوی به مقام نبی اکرم^(ص) را نسبت روح ساری به نفس ناطقه تشبیه می نماید و سایر انبیا و اولیا به مثابه سایر قوای نفس هستند که روح ساری در آن قوا سریان دارد (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۷۵).

ب) منزلت مقام علوی نسبت به پیامبران دیگر

قیصری در (۱۳۶۳: ۴۷) و عبدالرحمن جامی در (۱۳۷۰: ۲۱۳)، رسولان سپس انبیا را برترین خلائق می دانند. امام، برخلاف نظر قیصری و جامی، با تمسک به حدیث رضوی، مقام ائمه^(ع) را پس از رسول اکرم^(ص) بالاتر از پیامبران دیگر می داند (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۷۳) و دلیل اول برای شرافت حقیقت علوی نسبت به انبیای دیگر بر سعه ولایت و احاطه اسم مبدء است.

توضیح مطلب آنکه رسالت مربوط به وضع یا نسخ احکام شریعت و نبوت، مربوط به بسط و تفسیر شریعت از طریق وحی است. شریعت، برنامه مدون الهی مأخوذه از معدن وحی، برای ساماندهی امور ملکی همچون عبادات، سیاست، معاملات، امور اقتصاد و دیگر امور معیشتی

است. بنابراین مدار رسالت و نبوت بر تکفل احتیاجات دنیوی است و این‌ها از امور کونی و اعتباری و منقطع با انقطاع عالم کون است که با ظهور هر شریعت بعدی، شریعت پیشین منقطع می‌گردد، پس در آخرت، تکالیف امت و رسالت رسول و نبوت نبی برچیده می‌شود (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۱۷۸)، اما همین پیامبران مکرم، اولیای الهی نیز هستند و ملاک تقرب ایشان به حق تعالی، ولایت است که جنبه باطنی دارد و غیرمنقطع است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۱۷۸). بنابراین ولایت ایشان حقیقی و برتر از رسالت و نبوت ایشان است.

اولیای الهی تنها رسولان و انبیا نیستند؛ از نظر امام شرط احراز اولین مرحله ولایت، مقام فنای فعلی سالک در تجلیات اسمای فعلی حق تعالی است و چنانچه سالک در فنای فعلی به حالت تمکین برسد و از تلوین رهایی یابد، خلعت ولایت را پوشیده و این اولین منزل ولایت عامه است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۳۹ - ۴۰).

پس اولیا به لحاظ مرتبه و در ک تجلیات اسمائی با یکدیگر متفاوتند و هرچه اسمی که مبدء آن‌هاست، وسیع‌تر باشد، دایرة ولایت آن‌ها وسیع‌تر است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۴۰). بنابر نظر امام، نه تنها دایرة ولایت، بلکه میزان احاطه رسالت و نبوت رسولان و انبیا و سعه و ضيق دایرة دعوت آن‌ها وابسته به میزان احاطه و وسعت اسمی است که مظہر آن هستند (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۹۲-۵۹۱). بدین جهت، رسالت مطلقه، مخصوص رسولی است که صاحب مقام اطلاقی جمعی و مظہر اسم جامع و اعظم الهی به‌نحو اصالت است. از آنجایی که اسم اعظم، نسبت به اسمای دیگر، علو ذاتی و حکومت ازلی و ابدی دارد، برای شخص نبی خاتم^(۲) نیز نسبت به سایر انبیا و اولیا نیز چنین مرتبه‌ای است؛ زیرا حکم مظہر، تابع حکم مظہر (ظاهر) است (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۱۰۸) و رسالت مقیده مربوط به رسولی است که مظہر اسم مقید است و چهار سفر از اسفار اربعه را طی کرده است؛ اما تجلیات اسمائی او تمام نبوده، بلکه در اسمی که مظہر آن بوده، فنا شده است و نحوه فنای اشیا در اسم مبدء خود را مشاهده نموده و متصرف به آن اسم گردیده و برای هدایت نفوس به عالم خلق برگشته است (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۸۹).

اما برخی از اولیای کامل حاملان ولایت مطلقه و مظہر اسم اعظم‌اند؛ اینان از رسالت و نبوت که مربوط به شئون ظاهری و اعتباری است، بهره‌ای ندارند؛ اما چون ملاک تقرب و

شرافت، وسعت دایرۀ ولایت است که آن نیز منوط به احاطه و وسعت اسم ظاهر در آن هاست. با این ملاک اولیای تام محمدی اکمل و اشرف از رسولان حامل رسالت مقیده می‌باشند. از آنجایی که مشیت کلی یا نور الانوار در اصل حقیقت احمدی است که ابتدا با تعین اسم مستثنا و پس از آن با تعین اسم ذاتی دیگری که مبدأ سرّ علوی است، تجلی نمود و دومین مقام شرافت و قرب مختص حقیقت علوی گردید.

دلیل دوم مبنی بر علم اولیای الهی است. به نظر امام، علم انبیا از سخن علم ربوی نیست، ولی حقیقت علوی بر این علم ربوی آگاه است و این شاهدی بر علو مرتبه او بر انبیا است (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۳۱).

در عرفان امام خمینی، حقیقت محمدی، مقوم حقیقت علوی است و مقام علوی، مقوم سایر مقامات انبیا و رسول و اولیا و خلائق است. به عبارتی حقیقت علوی، معیّت قیومی و باطنی و سرّی با تمام ممکنات و از جمله انبیای عظام دارد (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۷۷) دلیل آنکه در برخی از احادیث^۳ معیّت مقام علوی با انبیا خاصه ذکر شده، آن است که ولایت در انبیا بیشتر از خلائق دیگر است، و گرنه ولایت علوی با تمام اشیا معیّت قیومی دارد (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۸۴).

ج) منزلت حقیقت علوی نسبت به خلائق دیگر

حقیقت علوی، واسطه ایصال و افاضه تمام تجلیات وجودی و شهودی و معارف حقه از سر احمدی به مراتب مادون است؛ به همین جهت از آن تعبیر به در شهر علم شده است (امام خمینی، ۱۳۷۲: ۷۶).

د) منزلت حقیقت علوی نسبت به امت خویش

حقیقت محمدی و حقیقت علوی، سمت پدر روحانی برای امت دارند. ایشان اولیای روحانی هستند که برای سالکان، امداد همت می‌نمایند (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۴۸).

دیگر اوصیای محمدی، در هر عصر، شأن هدایت باطنی افراد را بر عهده دارند، و ممدّه همت‌ها در سلوک به طریقت و حقیقت هستند و هر آنچه اولیا مشاهده می‌نمایند، به شفاعت

ایشان و از مشکلات ایشان است. منظور از پدر روحانی، کسی است که ولادت ثانوی ملکوتی افراد را به عهده دارد و این سمت برای انبیای عظام و علماء نسبت به امتحان نیز صادق است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۴۲۰).

حقیقت علوی و خلافت ظاهری

در یک مورد ابن‌عربی اظهار می‌کند که رسول خدا^(ص) خلیفه‌ای را برای پس از خود تعیین نمود و این بدان جهت بود که می‌دانست در امتش کسی که خلافت را از پروردگارش اخذ نماید، او خلیفه خدا و حکم‌شمش موافق با حکم مشروع اوست (ابن‌عربی، ۱۳۷۰: ۱۶۳).

پاسخ امام این است که ابن‌عربی، خلافت معنوی و ظاهری را خلط نموده است؛ خلیفه معنوی، متصل با عالم اسماست و حقایق را از این طریق کشف می‌نماید؛ این چنین خلافتی، امر باطنی است و نیازی به اظهار آن برای خلائق نیست. اما خلافت ظاهری همچون رسالت، مرتبط با خلق است و مربوط به شئون ظاهری امت و تحت اسمای کونی و در ادامه خط رسالت است. به عبارتی، خلیفه، امت را در بیان و توضیح و بسط احکام شریعت و مسائل محدث یاری می‌دهد. خلافت ظاهری رسول خدا^(ص) منصب الهی برای امور ظاهری و ملکی و حافظ دستاوردهای رسالت است؛ ازین‌رو امر خطیری است که توسط حق تعالیٰ معین می‌شود و از آثار این نصب الهی، اولویت خلیفه بر جان و مال امت است و از آنجایی که این نصب الهی بر مردم مخفی است؛ پس معرفی جانشین، بر رسول اوجب واجبات است که با تضییع آن، امر امت مختل و اساس رسالت متزلزل می‌شود (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۱۹۷-۱۹۶).

این خلیفه ظاهری در عالم ملک، خلائق را در بیان و توضیح احکام شریعت و مسائل محدث یاری می‌دهد و حافظ دستاوردهای رسالت است و حکم و تشخیص او باید مطابق با وحی و تنزیل باشد و این از طریق تشریع موروثی یا اجتهاد ممکن نیست؛ زیرا در اجتهاد، خطا ممکن است و ناگزیر باید از خلافت معنوی که جنبه ولایتی دارد، بهره داشته باشد. به عبارتی ولیّ خاص، به حکم آنکه نبی نیست، اتصال با وحی ندارد، اما از طریق مشاهده و مکاشفه و

اتصال با سرچشمۀ وحی به نحو تبعیت کسب معارف می‌نماید و به هدایت نفوس می‌پردازد (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۱۷۹).

علم به شریعت و تفسیر کتاب خدا، از جلیل‌ترین علوم ظاهری است که راه بهسوی باطن است و جانشین رسول باید از آن بهره داشته باشد (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۹۷-۹۸).

افزون بر خلافت تشریعی، خلیفه رسول الله^(ص) خلافت در تکوین نیز دارد، که با وفات حضرت رسول خاتم^(ص) و غیبت انسان کامل از یکی از عوالم یعنی عالم ملک، خلیفه او، کون جامع تمام حضرات و واسطهٔ فیض وجود و برکات به عالم ملک و مایهٔ ابقاء عالم کون می‌باشد و نقطهٔ اتصال عالم ملک و عوالم مافق و غیبی است و این بدان جهت است که ولیّ کامل، در قوس نزول مظہر اسم اعظم فعلی است و در قوس صعود، پس از صحوا بعد از محو و بقای بالحق، هم‌افق با مشیت فعلی (ظهور فعلی اسم اعظم) گردیده و جسم او جسم کل و روح او بسان روح عالم ملک و موجب حیات آن است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۵۹۲ و ۱۴۰۶: ۱۱۴-۱۱۵).

در مورد دیگری، (قیصری، بی‌تا: ۳۴) و (ابن‌عربی، ۱۳۷۰: ۸۶ و بی‌تا، ج: ۳: ۳۴۱) هر کدام جداگانه حدیثی را از رسول اکرم^(ص) نقل می‌کنند که فرمود: «خواب دیدم که شیر می‌نوشیدم تا آنکه اضافه آن از ناخن خارج شد، پس اضافه آن را به عمر دادم».

از ایشان پرسیدند که تعبیر آن چیست؟

و حضرت جواب دادند: شیر، علم است.

جناب آشتیانی^(ده) سند این حدیث را مخدوش دانسته و شعبی و ابن‌حجر و جمعی دیگر را نام می‌برد که تصريح به مجعلیت این روایت کرده‌اند (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۵۴۴)، اما امام، در چنین مواردی از جنبهٔ روایی به موضوع نپرداخته و با مبانی عرفانی پاسخ داده و محتوای آن را دلیل کذبش می‌دانند؛ زیرا حقیقت رسول اکرم^(ص) مقام مشیت مطلقه است که جامع تمام مراتب و شئونات است و واجد تمام علم است و ظرفیت او حدی ندارد که اضافه بیاید و آن اضافه، نصیب کسی شود و مقام مشیت تمام کمالات وجود را دربردارد و خارج از آن کمالی نیست و فیوضات وجودی که از طریق حقیقت محمدی، به دیگران می‌رسد، از باب تجلی و ظهر است و نه از باب سرریز و اضافه (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۳۷ و ۱۲۸).

بنابراین در نقش محوری خلافت در ظهور برای خلافت تشریعی، همان‌طور که حقیقت علوی، اولین مظہر نور احمدی و خلیفه حقیقت محمدی در ظهور سایر خلائق است؛ در تشریع نیز مقام علوی، اولین خلیفه و وصی احمدی است و این خلافت در هر عصر، نسل به نسل از طریق اوصیای خاص محمدی، انتقال می‌یابد و خاتم اوصیا و اولیای خاص، در این زمان، حضرت ولی عصر^(۲) است که امام در تفسیر والعصر می‌گویند:

وَالْعَصْرُ، أَنَّ الْأَنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ عَصْرٌ هُمْ مُحْتَلِمٌ أَسْتَ كَهْ دَرَّ إِينَ زَمَانَ حَضْرَتْ مَهْدَى - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بَاشَدْ، يَا إِنْسَانَ كَامِلَ بَاشَدْ كَهْ مَصْدَاقَ بَنْرَگَشْ رَسُولَ أَكْرَمْ وَ أَئْمَهْ هَادِى، وَ دَرَّ عَصْرَ مَا حَضْرَتْ مَهْدَى - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ - أَسْتَ (امام خمینی،

(۴۲۳: ۱۲، ح، ۱۳۸۸)

نتیجه

برخلاف آنچه در بسیاری از تحقیقات، انسان‌های کامل را مظہر اسم اعظم و در یک رتبه قرار می‌دهند، در عرفان امام انسان‌های کامل نیز رتبه‌بندی دارند و این بدان جهت است که در هر تجلی از مشیت، کمالات آن تنزل می‌یابد و این معنا مخالف با مقام اطلاقی ایشان نیست.

اصل قویم امام در مبحث رسالت و نبوت و ولایت، اتحاد حکم ظاهر و مظہر است و شرافت و میزان وسعت دایرۀ رسالت، نبوت و ولایت، متناسب با احاطه اسم ظاهر در ایشان است. صحابان ولایت مطلقه که مظہر اسم اعظم و واجد وجه پنجم قلب برای درک تجلیات ذاتی هستند؛ مبدأ اسمی این‌ها یکی از اسمای ذاتی است و شرافت ایشان به تقدم ظهور هریک از اسمای ذاتی از مشیت مطلقه در مرتبۀ احادیث است. بدین‌جهت، قلب تقی احمدی، که مظہر اسم مستثر است، اوسع قلوب است. پس از اسم مستثر، از دومین اسم ذاتی ظاهر مشیت مطلقه در سرّ علوی تجلی نموده است، آن‌گاه انوار اولیای کامل یکی پس از دیگری از نورالانوار (صادر اول) ظهور یافته‌اند؛ امام تأکید دارند که مشیت به‌نحو اصیل با حقیقت محمدی و به‌نحو تبعی با اولیای تام اتحاد دارد.

انبیایی که مظاہر اسمای مقیدند، قلب آنان وسعت در ک تجلیات ذاتی را نداشته و از وجه پنجم قلب محروم‌اند. میزان وسعت دایرۀ نبوت آنان، ولایتِ متناسب با اسمای مبدع آنان در واحدیت است و هرچه اسم مبدع آنان به لحاظ تقدم سرمدی، متقدم باشد، از وسعت بیشتری برخوردار بوده و بر اسمای تحت احاطه خود حکومت دارند و مظاہر آن‌ها در عالم شهادت نیز از شرافت بالاتری بهره‌مندند.

پی‌نوشت‌ها

۱. وجه پنجم قلب، وجهه‌ای است که با آن قلب انسان کامل به مرتبۀ احادیث جمع (تعین اول) مواجه می‌شود و قلب مختص به این مرتبه، همان قلب تقدیمی است که دارای نقطۀ وسطیت میان اسمای ظاهری و باطنی و غیرمحجوب از احکام و اوصاف آن‌هاست. این وجه مخصوص کسانی است که مبدأ اسمی آن‌ها در قوس نزول یکی از اسمای ذاتی در مرتبۀ احادیث باشد (امام خمینی، ۱۴۰۶: ۱۶۷).
۲. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا *؛ إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * (جن: ۲۶- ۲۷).

۳. مأخوذه از حدیثی از جبرئیل که به رسول اکرم (ص) فرمود: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عَلَيْهِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ بِالْأَنْبَاءِ وَبَعْثَهُ مَعَكَ ظاهراً (جزایری، نعمت‌الله، القصص الانبیاء، باب ۵، ص ۹۱ و فارس بی زکریا، بی‌تا، مجلل‌اللغة، ج ۲: ۵۱۴).

منابع

- قرآن کریم
- آشتیانی، جلال‌الدین. (۱۳۷۰)، شرح مقدمه قیصری بر فضوص الحکم، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- آملی، حیدر. (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ابن عربی ، محبی الدین. (۱۳۷۰)، *فصوص الحكم*، چاپ دوم، قم: الزهراء.
- ———. (بی تا)، *فتوحات مکیه*، ۴ جلدی ، بیروت: دار صادر.
- احمد بن فارس بی زکریا. (بی تا)، *مجمل اللغة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- اردبیلی، عبد الغنی. (۱۳۸۵)، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، ۳ جلدی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی، روح الله. (۱۳۷۸)، *آداب الصلة*، چاپ هفتم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (۱۴۰۶)، *تعليقات على شرح فصوص الحكم ومصابح الانس*، تهران: مؤسسه پاسدار اسلام.
- ———. (۱۴۲۷)، *التعليقة على الفوائد الرضوية* ، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (۱۳۷۶)، *شرح دعای سحر*، ترجمه احمد فهری، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (۱۳۷۳الف)، *شرح چهل حدیث*، چاپ پنجم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (۱۳۷۳ب)، *سر الصلة* ، چاپ سوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- ———. (۱۳۷۱)، *شرح حدیث جنود عقل و جهله*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (۱۳۸۱)، *تفسیر سوره حمد*، چاپ ششم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (۱۳۸۴)، *مصابح الهدایة الى الخلافة والولاية*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ———. (بی تا)، *صحیحه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۰)، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۳۸۳ق)، *وسائل الشیعیة*، تهران: المکتبة الاسلامیة.
- خوارزمی، حسین. (۱۳۷۹)، *شرح فصوص الحکم*، تحقیق حسن زاده آملی، چاپ دوم، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- عابدی، احمد. (مهر و آبان ۱۳۷۸)، «*انسان کامل از دیدگاه امام خمینی»، آینه پژوهش، شماره ۵۸.*
- قیصری، داوود. (بی‌تا)، *شرح القیصری علی فصوص الحکم*، قم: بیدار.
- کلینی، محمد یعقوب. (۱۳۸۸)، *الاصول فی الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیة.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.